

هو مو سا کر

قدرت حاکم و حیات برهنه

جور جو آگامبن

ترجمہ

سید محمد جواد سیدی

فرہنگ نشرنو

با همکاری نشر آسیم

فهرست

مقدمه مترجم هفت

درآمد ۱

بخش اول: منطق حاکمیت

۱. پارادوکس حاکمیت ۱۷

۲. «نوموس باسیلیئوس» ۳۷

۳. توانش و قانون ۴۹

۴. شکل قانون ۶۲

آستانه ۷۹

بخش دوم: هومو ساکر

۱. هومو ساکر ۸۷

۲. ابهام امر مقدس ۹۲

۳. حیات مقدس ۱۰۰

۴. 'Vitae Necisque Potestas' ۱۰۸

- ۱۱۴ .۵ بدن حاکم و بدن مقدس
 ۱۳۰ .۶ منع و گرگ
 ۱۴۰ آستانه

بخش سوم: اردوگاه به‌مثابه‌ الگوی

زیست‌سیاسی امر مدرن

- ۱۴۷ .۱ . سیاسی‌سازی حیات
 ۱۵۶ .۲ . زیست‌سیاست و حقوق انسان
 ۱۶۸ .۳ . حیاتی‌که لیاقت زیستن ندارد
 ۱۷۸ .۴ . «سیاست، یا صورت‌بخشیدن به زندگی یک مردم»
 ۱۹۲ VP .۵
 ۲۰۰ .۶ . سیاسی‌سازی مرگ
 ۲۰۸ .۷ . اردوگاه به‌مثابه‌ «نوموس» امر مدرن
 ۲۲۸ آستانه

۲۳۹ کتاب‌شناسی

۲۴۷ نمایه

۱ پارادوکس حاکمیت

۱.۱ پارادوکس حاکمیت عبارت است از این واقعیت که حاکم، همزمان، بیرون و درون نظم حقوقی جای دارد. اگر حاکم حقیقتاً کسی باشد که نظم حقوقی به او قدرت اعلام وضعیت استثنایی و در نتیجه، قدرت تعلیق اعتبار این نظم حقوقی را اعطا کرده است، در این صورت «حاکم بیرون از نظم حقوقی قرار دارد و در عین حال بدان تعلق دارد، زیرا بر عهده اوست که در مورد تعلیق تام قانون اساسی تصمیم بگیرد» (Schmitt, *Politische Theologie*, p. 13). این تخصیص که حاکم «همزمان بیرون و درون نظم حقوقی» جای دارد (تأکید از من است) بی‌اهمیت نیست: حاکم که واجد قدرت حقوقی تعلیق اعتبار قانون است به شکل قانونی خود را بیرون قانون قرار می‌دهد. این بدان معناست که پارادوکس حاکمیت همچنین می‌تواند بدین شکل صورت‌بندی شود: «قانون خود بیرون خود است»، یا: «من، حاکم، که بیرون قانون هستم، اعلام می‌کنم که هیچ‌چیز بیرون قانون نیست [che non c'è un fuori legge]». توپولوژی پنهان در این پارادوکس ارزش تأمل دارد، زیرا اینکه حاکمیت

تا چه میزان حد (به هر دو معنای پایان و اصل) نظم حقوقی را مشخص می‌کند، تنها پس از درک ساختار پارادوکس روشن می‌شود. اشمیت این ساختار را همچون ساختار استثنا (Ausnahme) عرضه می‌کند:

استثنا آن است که نمی‌تواند دربرگرفته شود؛ استثنا از قانونگذاری عام می‌گریزد، اما همزمان کاشف از یک عنصر صوری اختصاصاً حقوقی است: تصمیم در خلوص ناب آن. استثنا زمانی در قالب مطلق خود ظاهر می‌شود که مسأله بر سر خلق وضعیتی است که در آن قواعد حقوقی بتوانند معتبر باشند. هر قاعده‌عامی مستلزم یک چارچوب قاعده‌مند و هرروزه برای زندگی است که بتواند به شکل واقعی بر آن اطلاق شود و بتوان آن را تابع تنظیمات قانون ساخت. قاعده مستلزم واسطه‌ای همگن است. این قاعده‌مندی واقعی صرفاً «مفروضی بیرونی» نیست که حقوقدان بتواند آن را نادیده بگیرد؛ بلکه این قاعده‌مندی واقعی به اعتبار درونماندگار قانون تعلق دارد. هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که بتوان آن را بر کائوس اطلاق کرد. نظم باید استقرار یابد تا نظم حقوقی معنا داشته باشد. باید وضعیتی قاعده‌مند خلق کرد و حاکم همان کسی است که به شکل قطعی تصمیم می‌گیرد که آیا این وضعیت در واقع نافذ است یا خیر. قانون سراسر «قانون وضعیت‌بنیاد» است. حاکم این وضعیت را به‌مثابه کل در تمامیتش خلق و تضمین می‌کند. تصمیم نهایی منحصرراً در اختیار اوست. ذات حاکمیت دولتی اینجاست، که باید بدین ترتیب تعریف حقوقی دقیق آن را نه انحصار تحمیل یا حکمرانی بلکه انحصار تصمیم دانست و اینجا واژه «انحصار» به معنای عامی به کار می‌رود که باید بعداً بسط یابد. تصمیم به روشن‌ترین شکل کاشف از ذات اقتدار دولتی است. اینجا تصمیم را باید از قواعد حقوقی تفکیک کرد و (به این صورت‌بندی پارادوکسیکال می‌رسیم که) اقتدار معلوم می‌دارد که برای خلق قانون نیازمند قانون نیست... استثنا از موارد قاعده‌مند جذاب‌تر است. امر قاعده‌مند هیچ‌چیزی را اثبات نمی‌کند، حال آنکه استثنا همه‌چیز را اثبات می‌کند. استثنا نه‌تنها قاعده را تأیید می‌کند؛ بلکه قاعده

بماهو تنها از استثنا تغذیه می‌کند. یک الاهی‌دان پروتستان که در کار او آن شدت و حلاوتی را می‌بینیم که تفکر الاهیاتی در سده نوزدهم هنوز از آن برخوردار بود، می‌گوید: «استثنا هم امر عام را توضیح می‌دهد و هم خودش را. و آن‌گاه که واقعاً بخواهیم امر عام را بررسی کنیم، باید تنها در پی استثنایی واقعی بگردیم. استثنا همه‌چیز را روشن‌تر از خود قاعده تشریح می‌کند. پس از مدتی، از وِزاجی راجع به قاعده منزجر می‌شویم - استثناهایی وجود دارد. اگر نتوان استثناها را توضیح داد، امر عام را نیز نمی‌توان ابضاح کرد. معمولاً متوجه این معضل نمی‌شوند زیرا امر عام نه با شور و اشتیاق بلکه تنها با سطحی‌نگری مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما برعکس، استثنا با شور و اشتیاق شدیدی به قاعده می‌اندیشد.» (الاهیات سیاسی، ۲۲-۱۹)

تصادفی نیست که اشمیت در تعریف استثنا به تفکر یک الاهی‌دان ارجاع می‌دهد (که کسی نیست جز سورن کیرکگور). جامباتیستا ویکو نیز البته تقدم استثنا بر قانون موضوعه را به شکلی نه‌چندان متفاوت تصدیق کرده بود (و آن را «پیکربندی نهایی وقایع» می‌خواند): «بنابراین حقوق‌دان زبردست کسی نیست که به کمک حافظه قوی، در قوانین موضوعه [یا مجموعه عام قوانین] تبحر یابد، بلکه کسی است که با داوری دقیق می‌داند که چگونه به موارد بنگرد و شرایط نهایی وقایعی را ببیند که درخور بررسی هستند و نیز به استثناهای قواعد عام توجه دارد» (*De antiquissima*, chap 2). اما در هیچ کجای قلمرو علوم حقوقی نظریه‌ای یافت نمی‌شود که چنین جایگاه رفیعی به استثنا بدهد. زیرا آنچه در استثنای حاکم مطرح است، به گفته اشمیت، شرایط بنیادین امکان حکمرانی حقوقی است و همراه با آن، معنای اصلی اقتدار دولت. حاکم از طریق وضعیت استثنایی «وضعیتی را خلق و تضمین می‌کند» که قانون برای اعتبار خود نیازمند آن است. اما این «وضعیت» چیست، این ساختار چیست، که متضمن چیزی نیست جز تعلیق قاعده؟

۴ تضاد ویکویی بین قانون وضعی (ius theticum) و استثنا بیانگر منزلت خاص استثناست. استثنا عنصری در قانون است که از قانون وضعی فراتر می‌رود، زیرا آن را تعلیق می‌کند. نسبت استثنا با قانون وضعی همان نسبت الاهیات سلبی با الاهیات ایجابی است. برخلاف الاهیات ایجابی که صفات خدا را مشخص می‌کند، الاهیات سلبی (یا عرفانی)، با همان «نه این... نه آن...» خود، اطلاق هر محمولی به خدا را نفی و تعلیق می‌کند. اما الاهیات سلبی بیرون الاهیات نیست و می‌توان در واقع نشان داد که الاهیات سلبی اصلی است که امکان عام هرگونه الاهیات را بنیان می‌نهد. الوهیت تنها بدین سبب می‌تواند موضوع یک حمل واقع شود که به شکلی سلبی همچون چیزی مفروض داشته شده است که بیرون از هر حمل ممکن باقی و پابرجاست. به همین نحو، قانون وضعی تنها بدین سبب می‌تواند موارد بهنجار را در مقام قلمرو اعتبار خود تعریف کند که اعتبار خودش در وضعیت استثنایی تعلیق می‌شود.

۱.۲ استثنا نوعی حذف است. آنچه از قاعدهٔ عام حذف می‌شود موردی منفرد است. اما ویژگی اصلی استثنا این است که چنین نیست که آنچه در قالب آن حذف می‌شود، به واسطهٔ حذف شدن، مطلقاً هیچ نسبتی با قاعده نداشته باشد. برعکس، آنچه در استثنا حذف می‌شود نسبت خود را با قاعده در قالب تعلیق قاعده حفظ می‌کند. قاعده از این طریق بر استثنا اعمال می‌شود که دیگر بر آن اعمال نمی‌شود و از آن پاپس می‌کشد. وضعیت استثنایی بدین ترتیب نه کائوسی مقدم بر نظم بلکه وضعیتی است که ناشی از تعلیق نظم است. بدین معنا استثنا حقیقتاً به واسطهٔ ریشهٔ لغوی اش، بیرون دربرگرفته می‌شود (ex-capere)^۱، نه اینکه به سادگی حذف شود.

۱. در انگلیسی این نکته به سهولت قابل انتقال است: "exception is taken outside"، که در معنای اولش یعنی به سادگی «بیرون بردن» و «بیرون نهادن» ولی همزمان اگر take فعل و outside را قید مکان در نظر بگیریم، یعنی چیزی را «در خارج در جنگ بگیریم». این دوپهلویی در فارسی قابل انتقال نیست. - م.

اغلب گفته شده است که نظم حقوقی - سیاسی واجد ساختار دربرگرفتن چیزی است که همزمان بیرون رانده می‌شود. ژیل دلوز و فلیکس گتاری بدین ترتیب می‌توانستند بنویسند: «حاکمیت تنها بر آن چیزی حکم می‌راند که بتواند آن را در درون جای دهد [یا درونی کند]» (Deleuze and Guattari, *Mille plateaux*, p. 445)؛ و موریس بلانشو در بحث از «حبس بزرگ» که فوکو در دیوانگی و تمدن توصیف می‌کند، از تلاش جامعه برای «محبوس کردن خارج» (*enfermer le dehors*) سخن می‌گفت، یعنی برساختن آن در «درون‌بودگی انتظار یا استثنا». در برابر چنین افراطی، سیستم چیزی را که از آن می‌گریزد و عدول می‌کند از طریق ممنوعیت درونی می‌کند و بدین ترتیب «خود را همچون امری بیرون خود مشخص می‌کند» (*L'entretien infini*, p. 292). اما استثنایی که معرّف ساختار حاکمیت است حتی از این هم پیچیده‌تر است. اینجا آنچه خارج است صرفاً از طریق نوعی ممنوعیت یا بازداشت مورد شمول قرار نمی‌گیرد، بلکه از طریق تعلیق اعتبار نظم حقوقی مشمول واقع می‌شود - یعنی از این طریق که اجازه دهند نظم حقوقی از استثنا عقب‌نشینی کرده و آن را رها کند.^۱ استثنا خود را از قاعده تفریق نمی‌کند؛ بلکه، قاعده، با تعلیق خود، استثنا را ایجاد می‌کند و با حفظ کردن نسبت خود با استثنا نخست خود را در قالب قاعده برمی‌سازد. «زور» خاص قانون عبارت است از این توان قانون برای حفظ کردن نسبت خود با یک بیرون‌بودگی. ما نام نسبت استثنایی را بر شکل حاد نسبتی می‌نهمیم که به واسطه آن چیزی تنها از طریق حذف خود دربرگرفته می‌شود.

۱. به نسبت ریشه‌شناختی *ban* و *abandonment* باید دقت کرد. «منع» و «رهاکردن» از یک ریشه هستند. *abandoner* در فرانسه، متشکل از *a* و *bandon* (به معنای کنترل) بود، یعنی آنچه تحت کنترل واقع می‌شود. به عبارت دیگر، معنای اصلی «تحت کنترل بودن» بعداً تبدیل شد به «تسلیم شدن به کنترل». به همین سبب است که حتی در زبان انگلیسی هم یکی از معانی *abandon* می‌شود: «تزدادن» به چیزی، «رهاکردن خود در چنگال یک میل یا تکانه یا هوس». در نتیجه می‌توان دید که در خود این واژه نسبتی هست بین رهاکردن و منقادساختن. درست همان‌طور که، به گفته آگامبن، هومو ساکر هرچند از قانون بیرون گذاشته می‌شود، اما زور قانون همچنان او را در قبضه دارد. - م.

وضعیت ایجادشده در استثنا واجد خصلت عجیبی است: این وضعیت را نه می‌توان به مثابه وضعیتی مربوط به واقع تعریف کرد و نه همچون وضعیتی مربوط به حق، بلکه در عوض [وضعیت استثنایی] مقوم یک آستانه پارادوکسیکال عدم تمایز بین این دو است. وضعیت استثنایی یک فاکت یا امر واقع نیست زیرا تنها از طریق تعلیق قاعده خلق می‌شود. اما درست به همین دلیل، وضعیت استثنایی حتی یک مورد حقوقی به معنای دقیق کلمه هم نیست، حتی اگر گشاینده امکان زور قانون باشد. این است معنای نهایی پارادوکسی که اشمیت صورت‌بندی می‌کند وقتی می‌نویسد که تصمیم حاکم «معلوم می‌دارد که برای خلق قانون نیازمند قانون نیست». آنچه در استثنای حاکم مطرح است نه کنترل یا خنثی‌سازی یک عدول یا افراط، بلکه خلق و تعریف همان فضایی است که در آن نظم حقوقی-سیاسی بتواند معتبر باشد. بدین معنا، استثنای حاکم تمامیت‌بخشی بنیادین (Ortung) است، که خود را به ایجاد تمایز بین آنچه درون است و آنچه بیرون است محدود نمی‌کند بلکه در عوض آستانه‌ای (وضعیت استثنایی) را بین آن دو ردیابی می‌کند، که بر مبنای آن بیرون و درون، وضعیت عادی و کائوس، وارد آن روابط توپولوژیکی پیچیده‌ای می‌شوند که اعتبار نظم حقوقی را ممکن می‌سازد.

«نظم‌دادن به مکان» که به گفته اشمیت مقوم نوموس حاکم است، بدین ترتیب نه فقط «تصرف زمین» (Landesnahme) - تعیین یک نظم حقوقی و سرزمینی (Ordnung کردن یک Ortung) - بلکه بیش از هر چیز «تصرف خارج» است، یک استثنا (Ausnahme).

۴ از آنجا که «هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که آن را بتوان بر کائوس اطلاق کرد»، کائوس باید نخست از طریق خلق یک ناحیه عدم تمایز بین بیرون و درون، در نظم حقوقی جای داده شود، کائوس و وضعیت بهنجار - وضعیت استثنایی. قاعده، برای اطلاق شدن به چیزی، باید هم چیزی

را که بیرون از نسبت است مفروض دارد و هم نسبتی با آن ایجاد کند (امر غیرنسبت‌مند). نسبت استثنایی بدین ترتیب صرفاً بیانگر ساختار صوری اولیه نسبت حقوقی است. بدین معنا، تصمیم حاکم در مورد استثنا ساختار حقوقی - سیاسی نخستینی‌ای است که آنچه مندرج در نظم حقوقی است و آنچه از این نظم حذف می‌شود، معنای خود را از آن می‌گیرند. بدین ترتیب وضعیت استثنایی، در شکل سرنمونی خود، اصل هر مکان‌مندی حقوقی است، زیرا تنها وضعیت استثنایی است که فضایی می‌گشاید که در آن تعیین یک نظم حقوقی خاص و یک قلمرو خاص نخست ممکن می‌شود. بدین معنا، وضعیت استثنایی خودش ذاتاً غیرقابل مکان‌مندسازی است (حتی اگر محدودیت‌های مکانی-زمانی مشخصی را بتوان گاه بر آن اعمال کرد).

اتصال بین مکان‌مندسازی (Ortung) و نظم‌دهی (Ordnung) که مقوم «نوموس زمین» است (Schmitt, *Das Nomos*, p. 48) بدین ترتیب حتی پیچیده‌تر از آن است که اشمیت می‌پندارد و در مرکز خود متضمن ابهامی بنیادین است، یک ناحیه مشخص نشدنی عدم‌تمایز یا استثنا که، در واپسین تحلیل، ضرورتاً همچون اصل جابه‌جایی نامتناهی آن علیه آن عمل می‌کند. یکی از ترزهای پژوهش حاضر این است که، در عصر ما، وضعیت استثنایی هرچه بیشتر در مقام ساختار سیاسی بنیادین به جلوی صحنه می‌آید و نهایتاً تبدیل به قاعده می‌شود. وقتی عصر ما کوشید به امر غیرقابل مکان‌مندسازی محل و مکانی ثابت و مشخص بیخشد، نتیجه عبارت بود از اردوگاه‌های مرگ. اردوگاه مرگ - و نه زندان - همان فضایی است که با این ساختار نخستینی نوموس تناظر دارد. این نکته را از جمله بدین ترتیب می‌توان نشان داد که برخلاف قانون زندان، که تنها مقوم قلمرو خاصی از قانون جزایی است و نه بیرون نظم عادی، منظومه حقوقی حاکم بر اردوگاه (چنانکه خواهیم دید) قانون نظامی و وضعیت محاصره است. بدین سبب است که نمی‌توان تحلیل اردوگاه را در مسیری جای داد که آثار فوکو، از دیوانگی و

تمدن تا انضباط و مجازات^۱ می‌گشایند. اردوگاه، در مقام فضای مطلق استثنا، به لحاظ توپولوژیکی با فضای ساده حبس تفاوت دارد. و همین فضای استثنا، که در آن اتصال بین محلی‌سازی و نظم‌دهی به شکلی قاطع گسسته می‌شود، همان فضایی است که بحران «نوموس کهن زمین» را رقم زده است.

۱.۳ اعتبار یک قاعده حقوقی با اطلاق آن بر موردی فردی، مثلاً در دادگاه یا کنش اجرایی، مطابقت ندارد. درست برعکس، قاعده باید، دقیقاً از این جهت که عام است، مستقل از مورد فردی و خاص معتبر باشد. اینجا قلمرو قانون قرابت ذاتی خود با زبان را افشا می‌کند. همان‌طور که در وقوع گفتاری بالفعل، واژه توان اشاره به قطعه‌ای از واقعیت را تنها از این جهت کسب می‌کند که واژه همچنین در حالت غیراشاری خود نیز معنادار است (یعنی، در مقام لانگ (langue) در برابر پارول (parole))، در مقام واژه‌ای در انسجام لغوی صرف خود، مستقل از کاربست انضمامی آن در گفتار، قاعده نیز تنها بدین سبب می‌تواند به مورد فردی ارجاع یابد که، در استثنای حاکم، در مقام توانش ناب در تعلیق هر مرجع بالفعلی نافذ است. و همان‌طور که زبان متکی بر فرض امر غیرزبانی است در مقام آنچه باید خود را در نسبتی مجازی با آن قرار دهد (در قالب یک لانگ، یا به عبارت دقیق‌تر، یک بازی گرامری یعنی در قالب گفتاری که معنای بالفعل آن در تعلیقی نامتناهی نگاه داشته می‌شود) تا بعداً در گفتار بالفعل بدان دلالت کند، قانون نیز متکی بر امر غیرحقوقی است (مثلاً خشونت صرف در قالب وضع طبیعی) به‌مثابه آنچه قانون خود را در وضعیت استثنایی با آن در نسبتی بالقوه نگاه می‌دارد. استثنای حاکم (در مقام ناحیه تمییزناپذیری بین طبیعت و حق) پیش فرض ارجاع حقوقی است در قالب تعلیق آن. فیگور ناب و غیرقابل مجازات جرم در مقام استثنایی مفروض در هر قاعده که

۱. در فارسی ترجمه شده به مراقبت و تنبیه. میشل فوکو، مراقبت و تنبیه: تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی. - م.

امر یا نهی می‌کند (مثلاً در قاعده منع قتل نفس) حک شده است، جرمی که منجر به عدول و تخطی از خود قاعده می‌شود (در همین نمونه، کشتن یک انسان نه در مقام خشونت طبیعی بلکه در مقام خشونتی حاکمانه در وضعیت استثنایی).

۴ هگل نخستین کسی بود که فهم درستی از ساختار پیش فرضی پیدا کرد که زبان به واسطه آن همزمان هم درون خود و هم بیرون خود است و امر بی‌واسطه (امر غیرزبانی) بر مبنای آن نشان می‌دهد که چیزی جز یکی از پیش فرض‌های زبان نیست. هگل در پدیدارشناسی روح نوشت: «زبان عنصر تامی است که در آن درون‌بودگی همان‌قدر بیرونی است که بیرون‌بودگی درونی است» (پدیدارشناسی روح، ۵۲۷-۵۲۹). دیدیم که تنها تصمیم حاکم در باب وضعیت استثنایی است که فضایی را می‌گشاید که در آن می‌توان مرزهای بین درون و بیرون را ردیابی کرد و در این فضا است که قواعدی مشخص را می‌توان بر قلمروهایی متعین اطلاق کرد. درست به همین نحو، تنها زبان در مقام توانش ناب دلالت‌کردن، که خود را از هر مصداق انضمامی گفتار حذف می‌کند، می‌تواند امر زبانی را از امر غیرزبانی تفکیک کند و اجازه دهد نواحی گفتار معنادار گشوده شوند که در آنها کلمات مشخص با دلالت‌های مشخص تناظر می‌یابند. زبان حاکمی است که در یک وضعیت استثنایی دائمی اعلام می‌کند که هیچ‌چیز بیرون زبان نیست و زبان همواره فراسوی خویش است. ساختار خاص قانون بنیان خود را در این ساختار پیش فرض بنیاد زبان انسانی می‌یابد. ساختار قانون بیانگر پیوند حذف ادغامی‌ای است که شیء محکوم آن است به سبب اینکه درون زبان واقع شده و نامگذاری شده است. سخن گفتن [dire] بدین معنا همواره «بیان کردن قانون» است، *ius dicere*.

۴.۱ از این منظر، استثنا در تقارن با مثال جای می‌گیرد، و این دو با هم نظامی را تشکیل می‌دهند. استثنا و مثال دو حالتی را تشکیل می‌دهند که برحسب آن یک مجموعه می‌کوشد انسجام خود را بنیان نهاده و حفظ کند.

اما برخلاف استثنا، که همان‌طور که دیدیم، حذفی ادغامی است (که بدین ترتیب کارش ادغام امر حذف‌شده و دربرگرفتن آن است)، مثال از سوی دیگر کارکردی همچون ادغام حذفی دارد. مورد مثال یا نمونه گرامری را در نظر بگیرید (Milner, "L'exemple", p. 176): پارادوکس در اینجا عبارت است از اینکه اظهاری خاص که به هیچ وجه با دیگر اظهارات هم‌نوع خود تمایزی ندارد، دقیقاً بدان سبب که بدانها تعلق دارد از آنها تفکیک می‌شود. اگر زنجیره «دوست دارم» در مقام مثالی از یک کنش گفتاری اجرایی بیان شود، در این صورت این زنجیره در عین حال که نمی‌تواند چنانکه در بستری عادی فهم می‌شود فهم شود، باید بیانی واقعی تلقی شود تا بتوان آن را مثال در نظر گرفت. آنچه مثال نشان می‌دهد تعلق آن است به یک طبقه، اما درست به همین سبب مثال در همان لحظه‌ای که طبقه خود را نمایش داده و تحدید می‌کند، از آن خارج می‌شود (در مورد زنجیره زبانی، مثال بدین ترتیب دلالت‌گری خود را نمایش می‌دهد و بدین شکل، معنای خود را تعلیق می‌کند). اگر حال کسی بپرسد که آیا قاعده بر مثال اطلاق می‌شود پاسخ ساده نیست زیرا قاعده تنها در مقام یک نمونه عادی است که بر مثال اطلاق می‌شود و نه در مقام مثال. بدین ترتیب مثال از موارد بهنجار حذف می‌شود نه بدان سبب که بدانها تعلق ندارد بلکه برعکس، بدان سبب که تعلق خود به مورد بهنجار را نمایش می‌دهد. مثال حقیقتاً یک پارادایم است در معنای ریشه‌شناختی آن: مثال آن چیزی است «که در فراسو نشان داده می‌شود»، طبقه‌ای که می‌تواند همه‌چیز را شامل شود مگر پارادایم خویش را.^۱

۱. paradigm: به لحاظ ریشه‌شناختی مشتق از فعل paradeiknumi به معنای (نمایش‌دادن، بازنمودن، افشاکردن) است که خود متقوم است از دو جزء para به معنای (فراسو، علاوه بر) و deiknumi به معنای (نشان‌دادن، اشاره‌کردن). آگامبن در کتاب *امضاً همه‌چیز*: در باب روش، فصلی را به تشریح پارادایم اختصاص می‌دهد. پارادایم استعاره نیست و تابع منطق انتقال استعاری معنا نیز نیست بلکه تابع منطق تشبیهی مثال است و از این جهت بیشتر به تمثیل یا allegory شباهت دارد. پارادایم مصداق تکینی است که از بسترش جدا شده تا با نمایش تکینگی خود مجموعه جدیدی را فهم‌پذیر کند و همگنی و انسجامی در آن ایجاد کند. وقتی مثال می‌زنیم در واقع ←